

-داستان سلطان محمود در دفتر ششم، از بیت ۲۸۱۶ شروع می‌شود.

داستان سلطان محمود، داستان زندگی ما انسان‌ها است. شاه جهان، تنها و یکتا است. لَمْ یَلِدْ، لَمْ یُولَدْ است، نه زاده است و نه زاده شده. زندگی بُوالوفا است، رحمت اندر رحمت است، در مقابل ما انسان‌ها که در جفاکاری و همانیدگی‌ها به‌سر می‌بریم. زندگی از جنس سکوت است، هرچند من‌ذهنی، اَنْصِتُوا و گوش دادن را به دیناری هم نمی‌خرد.

چراغ اول، پرهیزکار شدن:

حق همی خواهد که تو زاهد شوی

تا غَرَض بگذاری و شاهد شوی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۲

زندگی می‌خواهد که انسان با پرهیز از جنس خودش بشود، یعنی ناظری بشویم که فقط از طریق مشاهده کردن به جهان نگاه کنیم تا بالاخره شاهد بشویم، اما ما هر لحظه با همانیده شدن و غرق در اتفاقات با اجسام، جنس اصلی خود را تغییر می‌دهیم و به‌عنوان یک ادعاکننده که با غرض و مرض در مرکزمان هست، بلند می‌شویم و جلوی راه زندگی قد علم می‌کنیم، پس هر لحظه چشمان در حال لغزش است.

چراغ دوم: لغزیدن چشم

ز آن محمّد شافع هر داغ بود

که ز جز حق چشم او مازاغ بود

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۶۱

-شافع: شفاعت‌کننده.

-داغ: در این‌جا یعنی گناه‌کار.

حضرت رسول نماد انسانی است که چشمش در دنیا نلغزید و چیزی جز حضرت حق را ندید.

-«مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى.»

«چشم خطا نکرد و از حد درنگذشت.»

-قرآن کریم، سوره نجم (۵۳)، آیه ۱۷

در شب دنیا که محجوب است شید

ناظر حق بود و زو بودش امید

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۶۲

-شید: خورشید.

در شب همانیدگی‌ها تنها ناظر خداوند بود نه اجسام و امیدش تنها بر حضرت حق بود.

از آلم نَشْرَحْ دو چشمش سُرْمه یافت
دید آنچه جبرئیل آن برنتافت
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۶۳)

- «آلم نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»
«آیا سینه‌ات را برایت نگشودیم؟»
- (قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۱)

پس از «آلم نَشْرَحْ» که گنجینه سینه گشوده شده است، بهره برد. از تسلیم و فضاگشایی، نه از همانیدگی‌ها.

چراغ سوم، شاهد:

در نظر بودش مقامات‌العباد
لا جَرَمَ نامش خدا شاهد نهاد

آلتِ شاهد زبان و چشم تیز
که ز شب‌خیزش ندارد سیر گریز
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۸۶۶ و ۲۸۶۷)

خداوند می‌خواهد انسان به بالاترین مقام برسد و نامش را شاهد می‌گذارد و آلت شاهد، زبان و چشم بینا و تیزبین او است. در شب دنیا همیشه بیدار است و از شب قدر خود، کمال استفاده را می‌کند تا به او زنده شود. پس هیچ سیری از اسرار بر او پنهان نمی‌ماند، چرا که همیشه ناظر و حاضر است.

چراغ چهارم، دل انسان نظرگاه حق است:

منظر حق، دل بُود در دو سرا
که نظر در شاهد آید شاه را
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۸۲)

نظرگاه حق، دل انسان‌ها است، دلی که بدون همانیدگی‌ها می‌بیند و خداوند به چنین انسانی در دو جهان نظر دارد و رحمت اندر رحمت می‌کند و برای او این جهان را خلق کرده تا با خودش عشق‌بازی کند.

چراغ پنجم، دید سبب‌ساز:

مدعی دیده‌ست، اما با غرض
پرده باشد دیده دل را غرض
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۱)

کین غرض‌ها پرده دیده بُود
بر نظر چون پرده پیچیده بُود
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۳)

انسان از آن‌رو که مرکز همانیده پیدا کرده، دچار غرض و مرض شده و این غرض‌ها و همانیدگی‌ها، پرده دیده خدایین او شده و بر دیده عدم‌بین او که دیدی بدون همانیدگی‌ها است، پرده‌ای بس تاریک و تنگ پیچیده شده، در نتیجه عاشق همه چیز شده الا اصل خود.

پس نبیند جمله را با طیم و رم
حُبَّکَ الْأَشْیَاءَ یُعْمَى وَ یُصِمَّ
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۴)

- طیم و رم: جزییات، زیاد و کم، تر و خشک
- طیم: دریا و آب فراوان
- رم: زمین و خاک

- «حُبَّکَ الْأَشْیَاءَ یُعْمَى وَ یُصِمَّ.»
«عشق تو به اشیا [همانیدگی‌ها] تو را کور و کر می‌کند.»
(حدیث)

پس دیگر نمی‌تواند حقایق را درست ببیند، چراکه عشق به دنیا او را کور و کر کرده.

کوری عشق ست این کوری من
حُبَّ یُعْمَى وَ یُصِمَّ است ای حَسَن

کورم از غیر خدا، بینا بدو
مقتضای عشق این باشد بگو
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۳۶۲ و ۲۳۶۳)

- مقتضا: لازمه، اقتضاشده

عشق به هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد مثل عشق به همسر، مقام، بچه، خلاصه هر چیزی به غیر از عشق به خدا، انسان را کور و کر می‌کند. وقتی مرکز ما خالی باشد، ما ثبات پیدا می‌کنیم و دور زندگی می‌چرخیم، و چراغ خودمان را روشن می‌کنیم.

دور جسم گردیدن ما را ناپایدار و بی‌ثبات می‌کند و حس امنیت را از ما می‌گیرد و ثبات روحی و آرامش‌مان را از دست می‌دهیم.

ای یَرَانَا لَا نَرَاهُ رُوز وَ شَب
چشم‌بند ما شده دیده سبب

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۸۹)

«ای خدایی که روز و شب ما را می‌بینی و ما تو را نمی‌بینیم، اصولاً سبب‌سازی ذهنی چشمان را بسته‌است.»

ای خدایی که تو ما را می‌بینی ولی ما کور سبب‌سازی‌ها شدیم و تو را نمی‌بینیم، سبب‌سازی‌ها چشم‌بند ما شده. ای خدایی که دید روی جز تو، شده غُلّ و زنجیر گلوی ما. ای خدایی که لطف را می‌خواهی در ما به اتمام برسانی ولی سبب‌سازی ما، مانع این کار می‌شود.

چراغ ششم، غول همانیدگی‌ها سد راه ما شده:

آن هنرها گردن ما را ببست
ز آن مناصب سرنگونساریم و پست
-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۱۱)

-مناصب: جمع منصب، درجه، مرتبه، مقام

تمام همانیدگی‌ها طنابی است بر گردن ما.

آن هنر فی جیدنا خُبْلُ مَسَد
روز مُردن نیست ز آن فن‌ها مدد
-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۱۲)

-«فی جیدها خُبْلُ مِنْ مَسَدٍ.»
-«و بر گردن ریسمانی از لیف خرما دارد.»
-(قرآن کریم، سوره لهب (۱۱۱)، آیه ۵)

همانیدگی‌ها ریسمانی شدند محکم که روز مرگ هیچ کمکی به ما نخواهند کرد.

آن هنرها جمله غول راه بود
غیر چشمی کاو ز شه آگاه بود
-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۱۴)

همانیدگی‌ها غولی شدند که در بیابان ذهن، راه ما را بزنند و تنها زمانی نجات پیدا خواهیم کرد که در شب قدردان بیدار باشیم و بیدار بمانیم.

و چراغ آخر، تنها زنده شدن و تبدیل انسان، راه نجات است:

زین کشیش‌ها ای خدایِ رازدان
تو به جذبِ لطفِ خودمان ده امان

غالبی بر جاذبان، ای مشتری
شاید از درماندگان را واخری
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۹۰۴ و ۲۹۰۵)

وقت آن شد ای شه مکتوم‌سیر
کز گرم ریشی بجنبانی به خیر
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۰۹)

ای خدای آگاه به اسرار، از رحمت خودت امانمان ده و نگذار ما اسیر جاذبه‌های دنیا بشویم. پروردگارا شأن والای تو اقتضا می‌کند که ما را از دست این دنیا بخری. پس خدایا از روی کرامت و بزرگواری ات ریشت را به صلاح ما تکان ده.

با سپاس و احترام
فریده از هلند